

## Contents

۱	خارج اصول. خروج تخصص و ورود از بحث تعارض. جلسات ۱۴-۱۳/۱۶/۹/۱۴۰۱
۱	خروج تخصص
۲	خروج ورود از تعارض
۳	دو نوع تخییر
۴	رفع تحیر عقلی با دلیل شرعی

## باسمه تعالی

### خارج اصول. خروج تخصص و ورود از بحث تعارض. جلسات ۱۴-۱۳/۱۶/۹/۱۴۰۱

بحث جدید در موارد تعارض است.

شیخ استاد می فرایند:

لابد فی تحقق التعارض من اتحاد الموضوع و تعدد المحمول

تعارض زمانی صورت می گیرد که بر موضوع واحدی دو محمول مترتب شود. مثلاً موضوعی به نام نماز جمعه  
این موضوع واحد در دو دلیل دو محمول دارد:

در یکی می گفت نماز جمعه واجب است در دلیل دیگر نماز جمعه حرام است.

این تعدد محمول باید به گونه ای باشد که چنانچه از قبل گفتیم بین این دو محمول تنافی یا به نحو تناقض  
یا به نحو تضاد باشد. و چنانکه گفتیم فرقی در این تنافی نیست که دو محمول بایکدیگر تنافی ذاتی داشته  
باشند یا تنافی بالعرض. خلاصه این که تا موضوع واحدی نباشد و تا دو حکم متنافی و مختلف بر موضوع واحد  
مترتب نشود تعارض محقق نمی شود.

ابتدا باید ثابت شود که ما یک موضوع و دو محمول مختلف داریم . در چنین جایی تعارض محقق می شود  
صرف یک ناهماهنگی ابتدایی بین دو روایت در حالی که موضوع واحد نباشد و یا حکم متعدد نباشد محقق  
عنوان تعارض نیست به همین بیان با توضیحی که خواهد آمد تخصص، ورود، حکومت و تخصیص در تعریف  
تعارض مستقر که اساس بحث ما هست داخل نمی شود.

## خروج تخصص

۱- اما خروج التخصص فلو وجود موضوعین و محمولین فلا یعقل التعارض بينهما.

اگر مولا گفت: اکرم العدول، فسّاق تخصصاً از تحت دلیل خارجند و اگر گفت: یحرم اکرام الفساق، عدول از تحت این حکم خارجند. در تخصص ما مواجه هستیم با دو موضوع و دو محمول. در حالیکه در تعارض باید یک موضوع باشد و دو محمول. لذا تخصص از دائره بحث تعارض خارج است. ما در تخصص در این مثالی که ذکر شد دو موضوع داشتیم یکی عدول دیگری فساق و دو محمول داشتیم یکی اکرم دیگری لا تکرّم. یا یحرم التکریم. لذا همواره آن چه را که ثابت شود از موارد تخصص است از بحث ما خارج است.

### خروج ورود از تعارض

۲- در مورد ورود، با آمدن دلیل وارد وجداناً موضوع دلیل مورد به برکت تعبد برداشته می شود. بین ورود و تخصص فرقی هست و آن این که در تخصص تعبدی لازم نیست خروج عدول از عنوان فساق و خروج فساق از دائره عدول وجداناً صورت می گیرد و نیازی به دلیل و تعبدی نمی باشد لیکن در ورود وقتی نسبت بین دو چیز وارد و مورد بود به برکت تعبد به دلیل وارد، موضوع مورد زائل می شود و زوال حقیقی است.

بمعنی ان التعبد بثبوت شیء یوجب زوال الموضوع الدلیل المورود زوالاً واقعياً.

اگر یک دلیل گفت به حکم عقل، قبح عقاب داریم موضوع قبح عقاب عقلاً لایان است اگر طریقی از طرق شرعیه و امارات شرعیه یا اصلی از اصول شرعیه وارد شد ما بیان داریم بنا براین این دلیل که داریم این اصلی که داریم این ورود بر قاعده قبح عقاب بلا بیان پیدا می کند و اینها خود مصداقی از مصادیق بیان می شوند و با آمدن این طریق شرعی یا این اصل شرعی مثل اصالة الاطهاره یا اصل اباحه شرعی وجداناً دلیل مورد موضوعی نخواهد داشت. به برکت تعبد به برکت این دلیل شرعی و اصل شرعی لایان تبدیل به بیان می شود. مثلاً ما در مورد شرب تنن شک کردیم و قاعده قبح عقاب بلا بیان را که همان برائت عقلیه است را جاری دانستیم لیکن به عنوان مثال روایتی دال بر حرمت شرب تنن وارد شد، دیگر نگوییم بین قاعده قبح عقاب بلا بیان با این روایتی که گفت شرب تنن حرام است تعارض هست. این را نگوییم زیرا معیار تعارض در این جا محقق نیست. چنانکه بیان شد تعارض یعنی یک موضوع دو حکم یا دو محمول. وقتی یک دلیل موضوع دلیل دیگر را از بین می برد و فقط ما هستیم فعلاً یک دلیل نمی توان بین آن روایت دال بر حرمت شرب تنن با قاعده قبح عقاب بلا بیان تعارض برقرار کرد. در تعارض با دو دلیل روبرو هستیم که هر دو در عرض هم هستند. این می گوید حجت من هستم به من عمل کن. دیگری می گوید من حجت من هستم به من عمل کن.

اما اگر دلیل الف موضوع دلیل ب را وجداناً برداشت و به برکت دلیل الف موضوعی برای دلیل ب باقی نماند ما با موضوع وارد و دو حکم روبرو نیستیم. این یک مثال برای خروج ورود از بحث تعارض.

۳- و موضوع الاشتغال هو احتمال الضرر الذی هو العقاب الاخری و مع وجود المؤمن الشرعی ولو كان اصلاً عملياً ینتفی احتمال العقاب وجداناً.

ما در اصول در جایی رجوع به اشتغال می کنیم اشتغالاً عقلیاً، که اگر آن فعل را انجام ندهیم احتمال عقاب اخروی داریم. اشتغال ذمه یقینی داریم و شک در فراغ ذمه. تا یقین به برائت ذمه پیدا نکنیم و تا حجت شرعیه بر برائت ذمه پیدا نکنیم احتمال عقاب پا بر جاست. تا یک مؤمن شرعی و لو اصل عملی باشد پیدا نکنیم وجداناً احتمال عقاب می دهیم اما وقتی مؤمن شرعی آمد که دلیل وارد است موضوع اشتغال عقلی را که احتمال عقاب است بر می دارد با وجود این مؤمن دیگر ما احتمال عقاب نمی دهیم. لذا این دلیل شرعی یا این اصل عملی وارد بر دلیل عقلی اشتغال شد و اگر نسبت وارد و مورد بود دیگر تعارض نیست زیرا در تعارض با یک موضوع واحد روبرو هستیم و دو حکم. **اینجا آکن وارد جا برای مورد باقی نمی گذارد.**

۴- و موضوع التخییر العقلی عند دوران الامر بین المحذورین التحیر فی مقام العمل بینهما لعدم وجود المرجح لاحدهما مع قیام العلم الاجمالی علی واحد منهما و مع قیام البیان الشرعی ینتفی موضوع الحکم العقلی وجداناً.

این هم مورد سومی است که در آنجا نسبت، نسبت ورود است و از بحث تعارض خارج است و آن جایی است که دوران امر بین المحذورین باشد.

در اینجا حکم می کنیم به تخییر عقلی مادامی که هیچ از یک از این دو بر دیگری برتری نداشته باشد. و از نظر شرعی هر دو برابر باشند لیکن اگر یک تعبد شرعی وارد شد و یکی از این دو را بر دیگری ترجیح داد دیگر موضوعی برای حکم عقل به تخییر عقلی باقی نمی ماند نسبت می شود نسبت وارد و مورد دیگر تعارضی نخواهد بود

#### دو نوع تخییر

در اصول عده ای بر این عقیده اند که ما دو نوع تخییر داریم.

##### ۱- تخییر شرعی.

تخییر شرعی جایی است که در لسان دلیل، مکلف مخیر بین انجام اموری شده است مانند تخییر در کفارات.

##### ۲- تخییر عقلی.

تخییر عقلی جایی است که مخیر بودن مکلف بین مورد الف یا ب در لسان دلیل شرعی اخذ نشده است بلکه این عقل است که حکم به تخییر می کند. اگر مثلاً دو نفر در حال غرق باشند و من نتوانم هر دو را نجات بدهم عقل می گوید هر کدام را که انتخاب کردی مانعی ندارد. من علم اجمالی دارم که تکلیفی به انقاذ غریق دارم حال زید یا عمرو. این تحیر من، که چه کنم را عقل زائل می کند می گوید متحیر نباش هر کدام را که انتخاب کردی مشکلی ندارد زیرا نه نجات زید اولویت دارد نه نجات عمرو اولویت دارد. لذا من به حکم عقل مخیرم.

## رفع تحیر عقلی با دلیل شرعی

اگر مولا گفت: غریقی را که می خواهی نجات بدهی پیامبر است و دیگری شخص معمولی، اینجا نجات پیامبر اولویت دارد این دلیلی که گفت نجات پیامبر اولویت دارد موضوع تخییر عقلی را که تحیر بود از بین می برد دیگر به من نمی گوید حال که متحیری هر کدام را که خواستی نجات بده می گوید پیامبر را نجات بده این دلیل شرعی می شود وارد، و تخییر عقلی می شود مورود. دیگر نگوییم بین آن حکم عقل به تخییر با این بیان شرع به اولویت نجات نبی، تعارض است خیر! اینجا تعارضی در کار نیست. بین این دو دلیل نسبت، نسبت ورود است و با آمدن این دلیل وارد که بیان شرعی بود موضوع دلیل مورود منتفی می شود وجداناً دیگر بالوجدان جایی برای حکم عقل به تخییر باقی نمی ماند.

لذا هرگز تعریف تعارض بر این مثال و مورد از امثله و موارد ورود تطبیق نمی شود چه این که تعریف تعارض این بود دو دلیل در عرض هم در یک موضوع دو حکم متعارضاً متناقضاً بیان شوند. در این مثالی که از ورود زده شد دیگر دو دلیل همسان در یک رتبه و متعارض با یک دیگر نداریم

اگر بیان شرعی و ترجیح شرعی نبود من در آزادی و نجات هر یک از این غریق مخیر بودم چون علم اجمالی داشتم که یکی از این دو بر من واجب است و من قدرت بر نجات هر دو را ندارم، ولی وقتی بیان مولا به من رسید، مرجّحی که مولا بیان کرده به من رسید که نجات پیامبر اولی از نجات دیگران است من تحیری ندارم و موضوع تخییر با آمدن این دلیل وارد از بین می رود.

آنچه در اواخر جلسه قبل تا الان بیان شد توضیح سخن شیخ استاد است در قالب یک مثال. ایشان گفتند:

و موضوع التخییر العقلی عند دوران الامر بین المحذورین التحیر فی مقام العمل بینهما (غریق) لعدم وجود المرجح لاحدهما مع قیام العلم الجمالی علی واحد منهما و قیام البیان الشرعی (نجات پیامبر اولویت دارد) و مع قیام البیان الشرعی ینتفی موضوع الحكم العقلی وجداناً.

این مثال اخیر در مورد سوم از موارد ورود بود.

مورد دوم: در مورد قصر و تمام است. اگر در موردی مکلف شک کند که نمازی که بر او واجب است نماز قصر است یا نماز تمام است. اگر جستجو کرد و به نکته ای نرسید باید هم نماز شکسته و هم نماز تمام بخواند تا به حکم اشتغال ذمه یقینی براءت یقینی برای او حاصل شود.

اگر در تحقیقات خودش مؤمنی از عقاب اخروی پیدا کرد و دیگر احتمال اخروی نمی داد با آمدن این مؤمن در نتیجه قاعده اشتغال عقلی دیگر موضوع ندارد زیرا قاعده اشتغال عقلی موضوعش احتمال ضرر یعنی عقاب اخروی است و با آمدن دلیل وارد شرعی احتمال عقاب وجداناً بر طرف می شود. با آمدن دلیل وارد جا برای دلیل مورود باقی نمی ماند لذا نگوییم بین این مؤمن شرعی و آن حکم عقلی به اشتغال تعارض است. دلیل شرعی که آمد احتمال اخروی وجداناً منتفی می شود. ولو آن مؤمن شرعی اصلی از اصول عملیه باشد (لازم نیست مؤمن حتماً روایت معتبره باشد) اگر مؤمن شرعی ولو اصل عملی بود وارد بر قاعده عقلیه اشتغال است.

در این مثال اگر ما گفتیم به حکم اصل عملی در جایی وظیفه اش تمام است مؤمن دارد با این مؤمن قاعده اشتغال از دور خارج است. بین این دو همسانی و هم سنگی نیست تا تعارض باشد این جا هم موضوع واحد با دو حکم متنافی نیست بلکه با آمدن یک دلیل وجداناً موضوع دلیل دیگر از بین می رود.

آنچه در اواسط جلسه قبل گفته شد به اضافه آنچه الان بیان شد شرح این سخن شیخ استاد است:

و موضوع الاشتغال العقلي هو احتمال الضرر الذي هو العقاب الاخرى و مع وجود المؤمن الشرعى و لو كان اصلاً عملياً ينتفى احتمال اعقاب وجداناً.

این مورد و مثال دوم از موارد ورود.

مورد اول: جایی بود که ما باشیم و قاعده قبح عقاب بلا بیان. که موضوعش عدم البیان است. ما باشیم و یک دلیل معتبر شرعی یا یک اصل معتبر شرعی در این جا هم باز مورد از موارد ورود است و بین این دو تعارضی نیست. با آمدن دلیل شرعی موضوع قاعده قبح عقاب بلا بیان با الوجدان منتفی است. این جا بین وارد و مورد هم آوردی و همسانی مشاهده نمی شود این جا موضوع واحدی با دو حکم متنافی در تراز هم نداریم اینجا هم با آمدن این دلیل شرعی که بیان است دیگر قاعده قبح عقاب بلا بیان از موضوعیت می افتد.

این هم مورد اول از موارد ثلثه ورود که در جلسه قبل مثال زدیم به شرب تن. که قاعده قبح عقاب بلا بیان جاریست مادامی که روایتی دال بر حرمت شرب تن وارد نشده باشد. اگر فرض کنیم به عنوان مثال روایتی دال بر حرمت شرب تن پیدا کردیم این روایت بیان است و دیگر جا برای قاعده قبح عقاب بلا بیان باقی نمی ماند زیرا موضوع قاعده قبح عقاب بلا بیان، عدم البیان است و خود این روایت بیان می باشد و با وجودش موضوع قاعده منتفی می شود.

خلاصه این که آنچه در اصول آن را تخصص می نامیم یا ورود می دانیم از دایره تعارض خارج می باشد.

حسین مقدس

جلسات ۱۳-۱۴

۱۴۰۱/۹/۱۶